

فردوسی زبان ملت ایران

نگارش آقای فوادی

اگر تاریخ حیات ملتی را بدوره زندگی يك فرد تشبیه کنیم میتوانیم قسمتهای مختلف تشکیلات اجتماعی آن را بمنزله اعضای بدن و قوای روحی شخص واحد محسوب داریم در این صورت شعراء و نویسندگان زبان گویای ملت و مبین فکر و احساس جامعه بشمار میروند .

در عالم شعرا و نویسندگان بسیار آمده و رفته اند، بعضی نماینده افکار و احساسات طبقات مختلف بوده و برخی وضعیات و حالات اجتماعی يك ملتی را بیان کرده اند .

بزرگترین شاعر ملی کسی است که علاوه بر استادی در سخن بیواند اوضاع اجتماعی را بهتر و بیشتر از دیگران در آثار خود منعکس سازد از روی گفته های شعرا و نویسندگان بزرگ بفرخور فراست خود مان میتوانیم بی جزئیات زندگی ملی و اقوام گذشته ببریم .

از این نقطه نظر استاد طوس بزرگترین شاعر و گوینده ملی ایرانیان است زیرا نه تنها عقاید و نظریات و احساسات شخصی را در شاهنامه ذکر نموده بلکه افکار و احساسات ملت ایران را از زمانهای بسیار قدیم تا روزگار خود قسمی در این نامه آورده است که در بادی نظر نمیتوان آنها را از هم جدا کرد اگر دقت کنیم می بینیم که مندرجات شاهنامه را بترتیب ذیل میتوان طبقه بندی نمود :

۱ - داستانهای ملی زمانهای قدیم که از روی آنها میتوانیم بعقاید و احساسات و عادات و رسوم ایرانیان از زمان مهاجرت خود بایران تا زمانهای نزدیک باستانی اسکندر مقدونی پی بریم. فردوسی در اینجا مطابق مدارکی که در دست داشته بشرح قسمتهائی از تاریخ ملت ایران میپردازد که در روح آنها تأثیر شدیدی داشته و از

خاطرهاها، جو نشده بود. چنانکه ماهم در طی دوره زندگانی خود قسمتهائی را بیشتر در نظر داریم که در روح ما بیشتر تأثیر بخشیده است مثل آنکه وقایع جنگ بین-المللی که مهمترین سوانح تاریخی است در روح شخصی که در میدان جنگ نبوده آن تأثیر را ندارد که مثلاً يك واقعه از اسب بزمین خوردن یا بدبختی دیگر در روح او تأثیر میکند.

بنا بر میزان فوق جواب ایراد بعضی از نویسندگان داده میشود که میگویند چرا مندرجات شاهنامه در قسمت تاریخ ایران قبل از اسکندر بامدارك و اسنادیکه بدست آمده، مطابق نمیکند و چرا فردوسی، مثلاً از ذکر تاریخ سلسله اشکانی خودداری کرده است. ۲ - قسمت دوم عبارت از ذکر وقایعی است که مربوط بتاریخ ایران بعد از اسکندر میباشد و ارزش تاریخی علمی دارد. در اینجا نیز چون فردوسی از زبان مات سخن میگردد نمیتواند يك نفر تاریخ نویس خشک و واقعه نگار بی احساس آرام باشد بلکه بحکم پیروی از احساسات قوم و بمقتضای ذوق طبیعتی ملی بعضی از وقایع را با تفصیل و حشو و برخی را باختصار ذکر مینماید.

۳ - قسمت سوم که ضمن دو قسمت سابق الذکر گنجانده شده عبارت از بیان افکار و عقاید و احساسات و عادات مردم زمان خود است از قبیل مطالب راجع بمذاهب مختلفه فلسفی و افکار و عقاید متعدد شعوبی و عقاید قدیمه دوره های قبل از اسلام که آزمان هنوز بین مردم شایع بوده است.

۴ - قسمت چهارم عقاید و احساسات خود گوینده است که ضمن عقاید و اندرزهاییان میکند و چون از روی غریزه یا تعقل میدانسته که شاهنامه زبان او تنها نبوده بلکه زبان يك ملت بزرگ تاریخی است باین جهت در بسیاری از مواقع پافشاری نکرده و عقاید و نظریات خویش را بر خواننده تحمیل نمیکند.

اگر نظریه سابق الذکر را قبول کنیم در موضوع توافق یا اختلاف مواد شاهنامه (از قبیل زند و اوستا در عهد کیخسرو - مسیحی بودن اسکندر - اختلاف بعضی موارد بتاریخ و غیره) دچار حیرت و تردید نخواهیم شد و اگر مثلاً کشته شدن بهلوانی را بر اثر غروب ستاره یا بواسطه رسم سرای فریب یا بخواست خدا باختلاف موقع

و زمان به بینیم تعجب نخواهیم کرد یا آنکه گاهی اگر خدا را بایمان (ندانم چه هر چه هستی توئی) (زنام و نشان و گمان بر تراست) بستاید و در غالب جاها تمام اسماء و صفات را در باره او قائل شود غرابتی بران ما رخ نخواهد داد و از این قبیل است بیان اودر مورد زحمت و پاداش که یک جامیگوید :

و دیگر که گنجم و فادار نیست همان رنج را کس خریدار نیست
و در جای دیگر برخلاف آن (بسی رنج بردم بامید گنج) گفته است.

فردوسی زبان ملی ایرانیان است و پیش از او در دوره عرب مظهر این زبان بظهور نیامد. این است که سکه افتخار بنام اوزده شده است زیرا از یکطرف استعداد ذاتی و لیاقت شخصی او شرط بود و از طرف دیگر استقلال و حریت سیاسی ایرانیان بعد از حکومت عرب مقارن زمان او چهره گشود و این روح در زمان فردوسی در مغز ایرانیان رسوخ کامل پیدا کرد.

گفتیم که شاعر و نویسنده ملی نماینده روح ملت و طبقات مختلفه آن میباشد، ملت هر وضعی را داشته باشد آنرا در ادبیات بطور کلی منعکس میسازد. اینک باختصار یک موازاتی را برای مبارزه ایرانیان در راه استقلال در زمان فرمانروائی عرب با انعکاسات این مبارزه در ادبیات سنجدیده و ذکر می کنیم و بیان را بفردوسی که بزرگترین شاعر ملی ایران است منتهی میسازیم.

۱ - آ - بعد از غلبه عرب در نهانند ایرانیان بتدریج در مملکت و ولایات استقلال سیاسی را از دست دادند و اگر نهضت هائی برای مخالفت بر ضد اعراب پیدا میشد قلع و قمع میگردد.

۱ - ب - بعد از غلبه عرب در نهانند زبان و ادبیات ایرانیان بتدریج متروک شد و زبان و ادبیات عرب جای آن را گرفت و اگر کسی یا جمعی در صدد احیای آن برمی آمدند مورد طعن و استهزا و تکفیر و قهر واقع میگشتند.

۲ - آ - چون ایرانیان فاقد استقلال ملی شدند باقتضای طبع بلند خود در جستجوی راه هائی برآمدند که تا ممکن باشد غرور ملی و شرافت اجتماعی خود را

حفظ کنند این است که بعضی ادارات حکومتی و اجتماعی وارد شدند تا استعداد ذاتی آنها بی‌ثمر نماند.

۲ - ب - چون ایرانیان نتوانستند در زبان و ادبیات خود طبع آزمایی نمایند در صدد برآمدند که آثار قریحه خود را در زبان و ادبیات عرب ظاهر سازند چنانکه استادانی مانند سیبویه و امثال او پیدا شدند و بزبان عربی آثار گرانبهایی از خود بیادگار گذاشتند و شعرای ایرانی نژاد مانند ابونواس در دربار خلفا آمد و شدمیکردند.

۳ - آ - کم کم ایرانیان در سیاست حکومت عرب مداخله کردند و اشخاصی از ایشان مانند ابو مسلم خراسانی و برامکه و غیرهم در وضعیت حکومت و سیاست دولت عرب تأثیر نمودند اما در ظاهر اقیاد و اطاعت از خلفا داشتند.

۳ - ب - کم کم ایرانیان از حدود طبع آزمایی در زمینه زبان و نویسندگی بسبک و ذوق عرب خارج شده و جریانهای تازه بواسطه آثار خود در ادبیات و آثار زبان عرب وارد کردند مانند ابن المقفع که گرچه بزبان عربی چیز مینوشت لکن افکار ایرانی را با ترجمه‌های خود وارد ادبیات عرب نمود.

۴ - آ - بعد از آن ایرانیان به خیال استقلال سیاسی افتادند و در سرزمین ایران حکومت‌هایی مانند سلسله آل طاهر پیدا شد که اگر چه بحسب ظاهر حاکم و جانشین خلفا بودند لیکن در واقع دارای استقلال شدند.

۴ - ب - بعد از آن نویسندگان و شعرای ایرانی که بزبان عربی چیز مینوشتند از متقدمین قدم جلوتر نهاده و کسانی مانند عباس مروزی که مأمون خلیفه را با اشعار فارسی مدح کرده است ظاهر شدند و بمردم یاد دادند که ممکن است بدون ترس و واهمه بسردن اشعار و بیان گفتار پارسی نیز پرداخت و کسان دیگر مثل استاد شهید بلخی و امثال او پارسی گفتند و نوشتند.

۵ - آ - بالاخره ایرانیان قدم آخری را برای کسب استقلال برداشته و آشکارا از زیر بار اطاعت خلفای بیرون جستند. یگانه پهلوان این میدان که تاج افتخار بر سر نهاده و گوی سبقت را در برابر از شهامت و غرور ملی از میدان ربوده است یعقوب لیث صفاری میباشد که در شهامت ذاتی و تعصب ملی در زمان خود بی نظیر بود.

۵ - ب - بالاخره نویسندگان ایرانی قدم آخری را بمیدان گذاشته و از شعر گفتن بزبان عرب دست برداشتند و به فارسی چیز نوشتند و کسانی مانند رودکی و دقیقی و شعرای معاصر محمود غزنوی در این عرصه عرض وجود نمودند لکن بر روی اصلی که راجع ببزرگترین شاعر و گوینده ملی گفتیم نمایندۀ روح استقلال زبان فارسی بتمام معنی فردوسی است زیرا کسی مثل او در لیاقت و استعداد پیدا نشد که نهضت استقلال زبان و ادبیات پارسی را بمرحله فتح و ظفر کشاند و در عین حال از همه بیشتر بتواند حالات و اوضاع اجتماعی ایرانیان را در اثر نفیس خود منعکس سازد این است که خود نیز در تأیید نظریه فوق میگوید :

عجم زنده کردم بدین پارسی

و اگر بعد از فردوسی دیده میشود که بعضی از نویسندگان ایرانی بعربی تالیفات نموده‌اند این مسئله مخالف نظریه فوق نیست زیرا نفوذ اعراب بعد از فردوسی نیز مدتها در ایران حکمفرما بود منتهی از اهمیت و شدت اولیه خود کاسته بطرف تحلیل و اضمحلال میرفت تا پایۀ امروز رسید.

اندر زوایا فردوسی فرشی

جو پرسند پرسندگان از هنر	نشاید که پاسخ دهی از کهر
کهر بی هنر ناپسندست و خوار	برین داستان زد یکی هوشیار
نگر تاجه گفت آن خردمند مرد	درین بیت خواهم ترا یاد کرد
که گر گل نبوید ز رنگش مگوی	کز آتش نجوید کسی آجوی
برامش بود هر که دارد خرد	سپهرش همی در خرد پرورد
هر آنکس که جوید همی برتری	هنر هاش باید در این دآوری
یکی رای و فرهنگ باید نخست	دوم آزمایش بیاید درست
سوم یار بایدت هنگام کار	زهر نیک وید بر گرفتن شمار
وز آن پس که یارت بود نیکسار	بروز و بهنگامت آید بکار
چهارم خرد باید و راستی	بشستن دل از کزی و کستی
به پنجم کورت زور مندی بود	بتن کوشش آری بلندی بود
چو کوشش نباشد تن زور مند	نیارد سر آرزو ها بیند